

کجا باشد دو رویان را میان عاشقان جایی؟

که با صد رو طمع دارد، زروز عشق فردایی؟

مولانا در این بیت به دوریان، من های ذهنی و عاشقان انسانهایی که از من ذهنی رها شده اند، اشاره می کند. انسانهای من ذهنی کسانی هستند، که در مرکزشان هشیاری جسمی است، و ادعا می کنند که عدم در مرکزشان است. در زمان روانشناختی گذشته و آینده زندگی می کنند، و این لحظه ابدی را نمی شناسند و نمی توانند فضا گشایی کنند. با من ذهنی اعمال معنوی انجام می دهند، و فکر می کنند به وحدت با خدا رسیده اند، و از جنس زندگی هستند.

در حالی که با صد جور همانیدگی و دید آن می بینند. صد جور طمع دارند، یعنی زندگی را از جهان می خواهند، و روز عشق که همین لحظه است را به فردا تبدیل می کنند. این انسان من ذهنی دو رو و منافق است. اما عاشقان، انسانهایی هستند، که در این لحظه ابدی به بی نهایت خدا زنده شده اند، و به لحاظ وسعت بی نهایت فضا گشا هستند، و به لحاظ زمان در این لحظه زنده اند. حال چگونه می توانیم در میان چنین انسانهایی باشیم؟ با استفاده از آموزه های بزرگان، ما هم می توانیم، با تسلیم واقعی در برابر اتفاقات این لحظه، بدون مقاومت و قضاوت فضا گشایی کنیم، و با ناظر بودن به ذهن، دید همانیدگی ها را تبدیل به دید نظر کنیم، و بدانیم که این تصویر ذهنی ما نیستیم، و اگر دائماً مرکزمان عدم باشد، با زندگی به وحدت می رسیم، و با خدا یکی می شویم، و در دسته انسانهای عاشق قرار می گیریم.

طمع دارندو نبودشان، که شاه جان کند ردشان

ز آهن سازد او سدشان، چو ذوالقرنین آسایی

انسانهایی که طمع دارند، و زندگی را از اجسام می خواهند، و با هر چیزی که ذهنشان نشان می دهد، هم هویت می شوند، آن زندگی و لحظه ابدی نصیبشان نخواهد شد. و شاه جان رفوزه شان می کند، و مانند اسکندر جلوی شان سد می سازد. بنابراین باید با فضا گشایی من ذهنی را رها کنیم، و در این لحظه ابدی ساکن شویم، و جلوی همانیدگی ها یمان سد بسازیم، و وارد فضای یکتایی بشویم. همین فضا گشایی کردن یعنی ساختن سد، به وسیله نیروی زندگی که خداوند این لحظه به ما می دهد.



دو رویی با چنان رویی، پلیدی در چنان جویی

چه گنجد پیش صدیقان؟ نفاقی کار فرمایی

ما وقتی فضا را باز می‌کنیم، فضای گشوده شده روی خداوند است، و داشتن من ذهنی و نگه داشتن آن دورویی در مقابل خداوند است، و این کار غلطی است. جوی زندگی این لحظه از طرف زندگی جاری است، تا ما را زنده کند، ولی ما با مقاومت، و حرص و طمع، خشم و رنجش و ایجاد درد این آب صاف زندگی را هر لحظه کثیف می‌کنیم. این همه زشت کاری من ذهنی در میان انسانهای راستگو و درستکار یعنی صدیقان و عاشقان، جایی ندارد. آنها نمی‌پذیرند، که امور زندگی را انسان من ذهنی دروغگو در دست بگیرد، و با نفاق کار فرما بشود. آیا ما هم پیش خداوند دو رو هستیم؟ و آبی را که پر از عشق و شادی، خرد، و امنیت هست را کثیف می‌کنیم؟ و اگر این کار را می‌کنیم باید بدانیم که پیش خدا و عاشقان جایی نداریم.



که بیخ بیشه جان راه، همه رگ های شیران را

بداند یک به یک آن راه، به دیده ی نور افزایی

عاشقان که ریشه و عمق بی نهایت در این لحظه ابدی دارند، و به خدا زنده اند، انسانهای من ذهنی را با ریشه کم عمق می‌بینند، که ریشه در زندگی ندارند، و هم شیران بیشه را که ریشه عمیق دارند، همه را یک یک با دیده نور افزا می‌شناسند. ما هم می‌توانیم، این دیده نور افزا را در خودمان با فضا گشایی و مقاومت صفر بیشتر کنیم. همانندگی هایمان را شناسایی کرده و با کشیدن درد هشیارانه آنها را بیندازیم، و این سوال را از خودمان بپرسیم که آیا ما روز به روز نور افزا تر می‌شویم؟ یا کار افزا تر؟



بداند عاقبت ها را فرستد راتبت ها را

ببخشد عاقبت ها را، به هر صدیق و یکتایی

و این عارفان عاقبت ها را می‌دانند. عاقبت من ذهنی را می‌بینند، که به کجاها می‌رود، و هم عاقبت کسی را که فضا باز می‌کند و تسلیم اراده زندگی می‌شود، را می‌دانند. عاقبت بینی من ذهنی جستجوی زندگی در زمان روان شناختی است. در حالی که تمام عاقبت بینی ها در فضای گشوده شده است. و انعکاس آن در بیرون خرد و فرّ ایزدی و عشق است، که به فکر و عمل ما می‌ریزد. اگر فضا گشا و تسلیم هستیم به قضای الهی، خداوند به ما و به انسانهایی که یکتا و بی نهایت صدیق هستند، سلامتی می‌بخشد.

بر اندازد نقابی راه، نماید آفتابی را

 دهد نوری خرابی را کند او تازه انشایی

ما اگر در این لحظه فضا گشایی کنیم، او نقاب من ذهنی را بر می‌دارد، و خودش را بصورت آفتاب از درون ما بالا می‌آورد. و یک نوری و هشیاری به من ذهنی خراب ما می‌دهد، و درون و بیرون ما را بوسیله کن فکان شکوفا می‌کند. دیگر تایید و توجه مردم برای ما اهمیتش را از دست می‌دهد. چون زندگی را نو به نو از فضای گشوده شده از خود زندگی می‌گیریم، برای این کار باید با زندگی همکاری کنیم.

 اگر این شه دو رو باشد، نه آنش خُلق و خو باشد

برای جست و جو باشد، ز فکر نفس کژ پایی

اگر خداوند یا یک عارف کاملی دو رویی می‌کند. آن خُلق و خویش نیست. بلکه می‌خواهد ما را امتحان کند. تا ما به وسیله نفس کژ اندیش فکر نکنیم، و به درد نیفتیم. زندگی می‌گوید هر لحظه جست و جو کن و از طریق من بین، و با بزرگان قرین بشو و از آنها استفاده کن. با فضا بندی همانیدگی ها را در مرکز قرار نده، و بر حسب دید آنها فکر و عمل نکن.

 دو رویی اوست بی کینه، ازیرا اوست آینه

ز عکس تو در آن سینه نماید کین و بدرایی

عارف یا انسان کامل دوروی بی کینه است. خداوند هم کینه ندارد و نمی‌خواهد از ما به خاطر اشتباهاتمان انتقام بگیرد. فقط می‌خواهد متوجه اشتباه مان بشویم. در واقع آینه است، و دائماً ما را به خودمان نشان می‌دهد. باید متعهدانه روی خودمان کار کنیم، و در آینه عارف، خداوند خودمان را ببینیم. تا زمانیکه ما با دید همانیدگی ها می‌بینیم، بد اندیش و کینه دار هستیم. در سینه عارفان خودمان را بد خواهیم دید. و اگر دید بد خود را عیب از بزرگان ببینیم، و شکایت و قضاوت کنیم، پس ما اشکال داریم، و باید تسلیم کامل بر این آینه بشویم.

 مزن پهلوی به آن نوری، که مانی تا ابد کوری

تو با شیران مکن زوری، که روباهی به سودایی

 که با شیران مری کردن، سگان را بشکند گردن

نه مکرری ماند و نی فن، نه دورویی نه صد تایی

پس ای انسان با من ذهنی و دید همانیدگی هایت با بزرگان و خداوند زور آزمایی و بحث و جدل نکن. اگر این کارت را ادامه بدهی در من ذهنی کور خواهی ماند.

من ذهنی مانند روباهی ست در سودای این جهان، و با همان دید و همان دانش با انسانهای عاشق زور آزمایی می کند، و این تله ای است، که انسان به آن می افتد. ما هر چقدر هم همانیدگی های صد تویی داشته باشیم، و بخواهیم دورویی خودمان را حفظ کنیم، در مقابل این سیل زندگی دوام نمی آوریم، و من ذهنی ستیزه گر سر انجام گردنش خواهد شکست. پس بهتر است، با فضا گشایی لطیف و عاشق بشویم، و اشتباه مان را تصحیح کنیم.

با سپاس فراوان از برنامه گنج حضور 🙏

رقیه اردبیل